



زبان و اندیشه در جهان اسلام

محمود محمد علی

مترجم: احسان یشت مشهدی



مجلس شورای اسلامی ایران

زبان و اندیشه معاصر در جهان اسلام

زبان و اندیشه معاصر در جهان اسلام

محمود محمدعلی

ترجمه احسان پشت مشهدی



سرشناسه	: محمدعلی، محمود، ۱۳۲۱ -
عنوان قرارداد	: النحو العربی و علاقته بالمطلق، فارسی
عنوان و نام پدیدآور	: زبان و اندیشه در جهان اسلام / محمود محمدعلی، مترجم احسان پشت‌مشهدی.
مشخصات نشر	: تهران: آس، ۱۴۰۱.
مشخصات ظاهری	: ۳۸۳ ص.
شابک	: 978-622-6343-34-3
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
موضوع	: زبان عربی - نحو، Arabic language - Syntax، منطق، Logic
شلسله افزوده	: پشت‌مشهدی، احسان، ۱۳۴۲ - مترجم
رده بندی کنگره	: ۶۱۵۱۲۱
رده بندی دهوی	: ۷۵/۴۹۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۸۹۱۵۳۵۵
اطلاعات رکورد کتابشناسی	: فیبا



دفتر انتشارات: خیابان انقلاب، خ فخر رازی، کوچه فاتحی داریان، پلاک ۱۴
 طبقه دوم، واحد ۳ تلفن: ۶۶۹۷۷۹۶۵ همراه: ۰۹۱۲۱۷۲۵۸۰۰
 www.sababook.ir ۰۹۳۶۳۷۲۵۸۰۰

■ زبان و اندیشه معاصر در جهان اسلام

- ◆ نویسنده: محمود محمدعلی
- ◆ مترجم: احسان پشت مشهدی
- ◆ ویراستار: گل ناز صامت
- ◆ طراحی و صفحه آرایی: آتلیه گرافیک آس
- ◆ ناشر: آس
- ◆ چاپ و صحافی: خانه چاپ
- ◆ چاپ اول: ۱۴۰۲
- ◆ شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۳۴۳-۳۴-۳
- ◆ تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه
- ◆ قیمت: ۲۷۰۰۰۰ تومان
- ◆ کلیه حقوق مادی و معنوی برای انتشارات آس محفوظ می‌باشد. تکثیر یا تولید مجدد آن بدون (چاپ) فتوکپی، صوت، تصویر و انتشار الکترونیکی) بدون اجازه مکتوب ناشر ممنوع است و پیگرد قانونی دارد.

فهرست

۹.....	مقدمه مترجم
۲۱.....	مقدمه مؤلف
۳۹.....	منابع مقدمه

فصل اول: پیشگامان نحو و منطق

۴۵.....	مقدمه
۴۷.....	ماهیت رابطه بین نحو و منطق در یونان و راه‌های انتقال آن به سریان
۵۷.....	نحو یونانی و راه‌های انتقال به سریان
۶۷.....	منطق ارسطویی و راه‌های انتقال آن به عرب
۷۱.....	ارغنون ارسطو چگونه به عرب انتقال یافت
۷۶.....	دوره اول
۷۷.....	دوره دوم
۷۹.....	دوره سوم
۸۳.....	منابع فصل اول

فصل دوم: تأثیر یونانی و سریانی بر نحو عربی بین رد و قبول

مقدمه.....	۹۱
مصادر سریانی.....	۹۸
رای عربی اسلامی و نقد تأثیر بیگانه بر نحو عربی.....	۱۰۸
رد فکر معجزه زبانی نزد عرب.....	۱۱۴
منابع فصل دوم.....	۱۲۳

فصل سوم: تفسیر معرفت‌شناسی شکل‌گیری نحو عربی

مقدمه.....	۱۳۱
شرایط و انگیزه‌های شکل‌گیری نحو عربی.....	۱۳۵
صورت نحو عربی و شخصیتی که کشف مباحث نحو در دوره آغازین.....	۱۴۶
بعد شیعی.....	۱۵۶
بعد منطقی.....	۱۵۹
منابع فصل سوم.....	۱۶۹

فصل چهارم: رویکرد تجربی در کتاب سیبویه

مقدمه.....	۱۷۷
کتاب سیبویه؛ منزلت و تحلیل محتوای آن.....	۱۸۰
تحلیل اصطلاحات سیبویه.....	۱۹۵
کتاب سیبویه بین تبعیت یا اصالت.....	۲۰۲
اصالت اسلامی روش سیبویه.....	۲۰۴
منابع فصل چهارم.....	۲۱۳

فصل پنجم: مدارس بصره و کوفه و آغاز امتزاج نحو با منطق (دو نمونه المبرد و الفراء)

مقدمه.....	۲۲۱
اول: المبرد، روشمندی در پژوهش نحو و آغاز امتزاج نحو با منطق.....	۲۲۸
الفراء و آغاز مزج نحو کوفی با منطق.....	۲۴۲
رای اول: اصالت اسلامی روش الفراء.....	۲۵۰
رای دوم: اصل یونانی روش الفراء.....	۲۵۲
منابع فصل پنجم.....	۲۶۱

فصل ششم: طرح پیوند منطق و نحو نزد نحویون قرن چهارم هجری

مقدمه.....	۲۷۳
ابوبکر سراج.....	۲۸۰
ابوالقاسم زجاجی.....	۲۹۰
ابوسعید سیرافی.....	۲۹۸
ابوعلی فارسی.....	۳۰۶
علی بن عیسی رمانی.....	۳۱۲
منابع فصل ششم.....	۳۱۹

فصل هفتم: جدل بین منطق و نحو و سعی فارابی و غزالی در مهار هر یک

مقدمه.....	۳۲۹
افکار اساسی محتوای مناظره.....	۳۳۲
رابطه بین زبان و اندیشه نزد فارابی.....	۳۴۹
منطق و فقه نزد غزالی.....	۳۶۱
منابع فصل هفتم.....	۳۷۳

فصل هشتم: ابن حزم و چالش فرهنگ منطقی نحویون اندلس

۳۸۱	مقدمه
۳۸۶	فرهنگ منطقی چگونه به نحویون اندلس رسید
۳۹۶	دلایل ابن حزم برای ابطال قیاس فقهی
۴۰۰	توجیه پیروزی طرح غزالی بر طرح ابن حزم
۴۱۳	فرهنگ منطقی نزد نحویون اندلس (بررسی مورد بطلیوسی)
۴۳۱	منابع فصل هشتم

فصل نهم: طغیان گرایش منطقی نزد نحویون متأخر

۴۴۱	مقدمه
۴۴۷	الف- تعاریف یا حدود
۴۴۸	ابن هشام
۴۵۴	الصبان
۴۵۶	ابن ناظم
۴۵۸	ب- علت و تعلیل
۴۶۳	مرحله نخست
۴۶۵	مرحله دوم
۴۶۶	مرحله سوم
۴۶۷	مرحله چهارم
۴۷۵	ج- نظریه عوامل
۴۸۲	د- قیاس
۴۹۱	منابع فصل نهم
۴۹۹	خاتمه
۵۰۹	مراجع
۵۳۵	مراجع انگلیسی

مقدمه مترجم

«بدان که بنا به نظر اهل علم اصطلاح زبان به یکسان هم برای معنایی به کار می‌رود که در ذهن است و هم برای صدایی شده که شنیده می‌شود. .. ابو‌حسین بصری (متوفی ۴۳۶هـ) می‌گوید گفتار از صداهایی که شنیده می‌شوند و متمایز و قراردادی‌اند تشکیل می‌شود.» (فخر رازی، الحصول فی علم اصول فقه، متوفی ۶۰۶هـ)

سخن فوق را شاید بتوان عصاره و تارک اندیشه عصر عزت مسلمین دانست که اکنون در عصر نهضت می‌توان و می‌بایست که در پرتو اندیشه جدید به بازخوانی آن اقدام نمود. کتاب پیش رو تمهیدی است بر خوانش جدید قدیم (بازخوانی) تا بتواند در پرتو این بازخوانی به محک قدیم با جدید (نقد) دست یابد و زمینه اندیشه به زبان را دوباره فراهم کند. اندیشه به زبان بدون روایت زبان ممکن نیست. اندیشه در فضای خالی و بدون محتوا ناممکن است. بنابراین روایت مقدمه تحلیل و

اندیشه خواهد بود. اکنون نیز در پی گسست حاصل با قدیم به دلیل هجوم جدید نیاز به روایت قدیم برای از سرگیری اندیشه جدید بیشتری می‌یابد و اگر بخواهیم بدون پرداخت روایت قدیم پا به عرصه اندیشه گذاریم به دامن تکرار زرد قدیم یا جدید فرومی‌افتیم و در نهایت هم اگر هنری کنیم به پندار تطبیق قدیم و تقلید از جدید اندیشه را تباه می‌سازیم.

اثر پیش رو تلاش شایسته‌ای در زمینه روایت زبان عربی به عنوان زبان تفکر قدیم ماست. روایتی که چون قوام یابد زمینه تحلیل و اندیشه نوین را ممکن می‌سازد. روایت زبان چونان امری همیشه بوده که رفته‌رفته کاربرد می‌یابد و سپس در تاریخی برای آن قواعد وضع می‌شود و بعد آن قواعد نظم می‌یابد و در نهایت چه بسا برای نظم آن علت‌جویی شود. روایت چگونگی شکل‌گیری قواعد زبان و سپس نظم قواعد آن؛ روایت برخورد نحو عربی با منطق یونانی و چگونگی کنش و برهم‌کنش آنها از تضاد تا تلفیق و در نهایت تلاش برای استقلال از یکدیگر.

در نتیجه تصادم، تلفیق و سپس سعی در استقلال نحو عربی با منطق یونانی بود که پرسش از رابطه زبان و اندیشه در جهان اسلام شکل گرفت. پرسشی که امروزه می‌دانیم در نظام تفکر اهمیت به‌سزایی یافته است چرا که زبان بیش از آنکه می‌پنداشتیم مولد و محدوده تفکر ماست. بنابراین ضرورت روایت قوام نحو تنها یک ضرورت مربوط به معارف عربی و تاریخی نیست بلکه ضرورت یک پرسش فلسفی و مسأله‌امروزی است. چرا که در بستر رشد نحو و سپس ورود منطق بود که

مسأله زبان و اندیشه در حوزه تفکر رخ نمود. بنابراین از سرگیری این پرسش اصیل فکری جز با روایت آن ممکن نشود و حتی عدم روایت آن موجب ناخودآگاهی ما خواهد شد. اگر از فکری آگاه نباشیم دلیل نمی‌شود که آن در ما حاضر نباشد و بنابراین ناآگاهانه در بهترین حالت به تکرار همان سرنوشت خواهیم پرداخت تازه اگر به پای آن برسیم.

روایت آغاز نحو و قاعده‌مندی زبان عربی که بعدها نه تنها زبان دیانت که زبان تجارت، حقوق و زبان اندیشه گشت و سبب حرکت جمعی جهان اسلام به سوی خردورزی شد در تاریکی و روشنی است. روایات مختلف و گاه متضاد از شکل آغاز نحو عربی گواه این نکته است. از نقاط قوت اثر روایت‌سنجی است که با جمع روایات آغاز نحو می‌تواند نقاط مشترک را استخراج نماید و سپس با زمان‌سنجی (ترتیب روایات زمانی) روایات بعید را حذف کند و در نهایت با سیاست‌سنجی آنها روایات سوگیر به نفع و ضد یک مکتب را کنار نهاد تا در پرتو همه اینها بتواند به روایت مقبول نزدیک گردد.

روایات آغاز نحو را به فساد عارض بر زبان مربوط می‌دانند که به نوبه خود ناشی از شیوع لهجه در عراق بود. محل برخورد زبان‌ها با یکدیگر و مکانی چندزبانه که مدارس کهن آن در دستورنویسی و تعیین قواعد برای زبان‌های دیگر به خصوص سریانی سابقه داشتند. قرائت قرآن و تفسیر آن نیز دیگر وجه مسألتی بود که ضبط و تدوین قواعد زبان را ضروری می‌نمود. از همین رو ظهور مسأله و وجود سابقه قابل تطبیق موجب اقتباس آگاهانه و جد و جهد برای تدوین علم زبان گشت. تدوین نحو و دستور زبان در این مرحله به تعبیر مؤلف در سطح وصفی

بود. قرائت، اصلاح خط، اعراب و گام‌های اولیه معناشناسی همچون مباحث اولیه ترادف و شیوه‌های متنوع بیان همچون حمل، استثناء و اضمار و... از مباحث این دوران است. تلاش ابوالاسود دؤلی برای ضبط مصحف به شیوه اعراب و تنقیط و تفاسیر اولیه قرآن را می‌توان در پرتو این مرحله دید.

پس از ضبط قرائت و تصحیح خط زبان با اعراب نویت فرهنگ‌نگاری واژگان زبان می‌رسد تا بحث الفاظ و معانی زبان از سطح گفتار به کتابت ارتقا یابد. تلاشی که هم‌راستا با مباحث آواشناسی حروف است و در کتاب العین خلیل بن احمد استاد سیبویه تجلی می‌یابد.

الکتاب سیبویه نقطه عطفی در تاریخ نحو عربی است چرا که قواعد نحو و دستور زبان به صورت عام تدوین می‌یابند. شیوه وی بنا به استقراء واقعیت کاربردی زبان است و با تعیین روابط میان پدیده‌های زبانی بر اساس تشابه، به تعیین قواعد عام حاکم بر آنها می‌پردازد. از همین رو مؤلف دو مرحله اخیر را مرحله تجربی زبان می‌داند که فرهنگ واژگان و قواعد دستور زبان مدون می‌گردند. تعبیر رایج «آنها می‌گویند...» در الکتاب نشان از رویکرد استقرائی وی به قواعد زبان است. زبان بنا به قواعد وضع نمی‌شود و بنا به قیاس با قواعد به پیش نمی‌رود بلکه بنا به کاربرد زبان است که قواعد وضع می‌شوند. علاوه بر رویکرد استقرائی به زبان نطفه درک تبیینی از زبان نیز در این مرحله بسته شد که در مراحل بعدی به اوج خود می‌رسد.

زبان هر چند بنا به استقراء کاربرد قاعده‌مند می‌گردد ولی تنها یک ابزار نیست بلکه مَبْنِی نظامی از اندیشه به پدیده‌ها است. زبان نه تنها بیان‌گر پدیده‌ها که تبیین‌گر آنها نیز هست. از همین رو با ورود منطق یونان و ترجمه و هضم آن در جهان اسلام تصادم آن با نحو اجتناب‌ناپذیر بود. چرا که آنها دو نظام تبیین متفاوت بودند و نه آنکه نحو صرفاً بیان پدیده و منطق نظام تبیین پدیده باشد. برخوردی که بیش از هر جا در مناظره ابوبشر متی منطقی و سیرافی نحوی نمودار است و تحلیل آن در کتاب آمده است. نکته مهم آنکه مناظره اخیر را نه تنها مناظره نحو و منطق یا قدیم و جدید و یا شرع و عقل که مناظره دو نظام تبیین و بنابراین مناظره دو نوع عقلانیت بخوانیم که هر یک رویکرد خاص خود را به پدیده داشتند و از ابزار تبیین خاص خود بهره می‌بردند. جالب آنکه سمت نحو در این مناظره بر پیوستگی تام زبان و اندیشه تأکید می‌کند و طرف منطق بر بی‌نیازی کامل اندیشه از زبان؛ از همین رو بر جدایی لفظ از معنا تأکید می‌ورزد تا منطق را به معنای عام و جهان شمول ربط دهد که در زبان خاص جامه الفاظ و قواعد خاص بر خود می‌پوشد. بنابراین در طرف فلسفه تقسیم کاری میان نحو و منطق صورت می‌گیرد که نحو به الفاظ و منطق به معانی معقول مربوط می‌شود و به تعبیر فارابی: «منطق متناظر با علم نحو است. زیرا رابطه علم منطق با عقل و معقولات مساوی رابطه علم نحو با زبان و عبارات است. قواعدی که علم نحو برای عبارات ارائه می‌دهد نظیر قواعدی است که علم منطق برای معقولات ارائه می‌دهد.» فارابی با جدایی معقول از منطوق و معنا از

لفظ اندیشه را در ورای زبان بنا می‌نهد و راه را برای استقلال روش، ابزار و نظام آن باز می‌کند. نحو را نیز در چارچوب امر خاص برای امر عام در مرتبه نخست تعلیم می‌نشانند تا بدین‌سان روند سازگاری آن در احصاء علوم قدیم با حفظ مرتبه عالی اندیشه فراهم آورد. بیراه شاید نباشد که فلسفه مابعد فارابی را بر همین بنیان بدانیم و بگوییم که فلسفه اسلامی بر پایه جدایی لفظ از معنا و منطوق از معقول پیش رفته و نظر جدی دیگری بدین رابطه نینداخت چرا که اندیشه به معقولات را سوای اندیشه به الفاظ می‌دانست.

ولی در طرف نحو وضع متفاوت بود. نحو پس از تصادم سعی در اقتباس و جذب آگاهانه عناصر منطبق به‌خصوص در بخش تعاریف آورد و در ضمن سعی نمود تا خود را به سطح معرفتی ارتقا دهد و نه تنها به زبان بیندیشد بلکه زبان را اندیشه نماید. از همین رو از یک سو کوشید تا عناصر نظام خود را از سطح وضوح تجربی به سطح تعریف منطقی برساند و از سوی دیگر کوشید تا خود را در قامت یک نظام معرفتی که روش و ابزار خود را دارا است ارتقا دهد. رشد تعاریف منطقی و سعی در بهبود آن در کتب نحو پس از سیبویه بر کسی پوشیده نیست. در کتاب سیبویه تلاش خاصی برای تعاریف منطقی دیده نمی‌شود و مثلاً اسم برای وی امثال "رجل" و "فرس" اند و بس. درحالی‌که پس از وی سعی نحویون در ارائه تعاریف منطقی از عناصر زبانی است. اما تلاش نحویون برای ارتقا زبان در تراز اندیشه شایسته توجه بیشتری است. این تلاش در دو جهت صورت گرفت: یکی در جهت تبیین علی پدیده‌های

زبانی که اوج آن در زجاجی است که در تبیین پدیده زبانی تا سطح فرازبان می‌رود و با بحث سه علت نحوی تعلیمی، قیاسی و جدلی زبان را تا سطح معقول اندیشیدنی می‌سازد. زبان دیگر صرفاً ابزاری برای یادگیری و شیوه کاربرد آن (سطح تعلیمی زبان) نیست. همچنین نباید به سطح قواعد بر مبنای شباهت رفتاری میان عناصر زبان اکتفا کرد و آنها را ذیل قواعد عام درآورد (علت قیاسی) بلکه سطح بنیادی و معرفتی زبان به تبیین چرایی همان قواعد می‌پردازد (سطح جدلی) و برای زبان علت قائل می‌شود. بنابراین زبان امری قابل تبیین است و از همین رو اندیشیدنی است.

ارتقاء زبان به سطح معرفتی تنها محدود به تبیین علی پدیده‌های زبانی نمی‌ماند. تنها کافی نیست که به زبان بیندیشیم بلکه زبان خود اندیشه است و نظام تبیین پدیده‌ها را می‌سازد. از همین جا است که گرایش جالب توجهی به ورود مباحث معناشناسی به نحو صورت می‌گیرد و سیبویه به دلیل تمایل بیش از حد خود به رویکرد صرفاً صوری به نحو و زبان مورد انتقاد قرار می‌گیرد. گرایش معناشناختی به زبان به جای صرف دستور صوری در جرجانی به اوج می‌رسد و حسن کلام نه تنها به رعایت قواعد کلام که به معنای کلام نیز پیوند می‌خورد و معنا نیز نه فقط به الفاظ که به نظم و تألیف الفاظ گره می‌خورد. بنابراین واحد معنا نه لفظ که تألیفی از الفاظ است و معنا نیز از هیأت کلام جدا نیست. این نتیجه آشکار و پنهان بحث جرجانی است.

از ضرورت ورود بحث معنا به لفظ و به نوبه خود ادغام معنا در هیأت کلام، دیگر اندیشه جدایی لفظ از معنا به کار نهاده می‌شود و زبان در تراز یک نظام معرفتی در پیوند وثیق با اندیشه نمودار می‌شود. دیگر نحوه فقط در پایه آموزشی علوم که می‌بایست مبنای هر علمی باشد. چه رسد به فلسفه که علم مبانی است.

بنا به بحث ارتقاء زبان تا سطح امر اندیشیدنی و پی جویی علت برای آن مسأله منشأ زبان نمودار شد. مسأله‌ای که علم کلام بیشتر بدان می‌پرداخت چرا که مسأله خلق و قدم قرآن بدان ارجاع می‌یافت. زبان وضعی است یا توقیفی؟ اگر توقیفی است وحیانی است یا طبیعی. جالب آنکه مبنای بحث منشأ زبان متفاوت از بررسی همین مسأله در یونان بود. بنای بحث منشأ زبان در یونان به مسأله معرفت به واقع بازمی‌گشت. سوفسطاییان منکر معرفت به واقع بودند و از همین رو زبان را نیز در اتباط با واقع نمی‌دیدند. از نظر ایشان یا واقعیتی نیست یا اگر هست شناختنی نیست و اگر شناختنی باشد قابل بیان نیست؛ چرا که زبان امری وضعی و قراردادی است. حال این قرارداد می‌خواهد میان انسان‌ها به یکدیگر باشد و یا میان انسان و خدا. در مقابل افلاطون و ارسطو اصرار می‌ورزیدند که زبان قادر به معرفت واقع است چرا که طبیعی است. ولی در اندیشه اسلامی مسأله در بستر نظام معرفتی خود زبان مطرح می‌شد و از همین رو دیگر نیازی نیست که زبان طبیعی باشد تا معرفت به واقع حفظ گردد. بلکه زبان چه وضعی باشد و چه توقیفی حال طبیعی و یا الهی، عنصر معرفتی آن تضمین است چرا که یا از لحاظ فلسفی امر

معقول عام است و زبان خاص و بنابراین زبان تنها برای بیان معقول است و ارزش دیگری ندارد و یا از لحاظ نحوی زبان مولد و نظام معرفت است که دیگر اعتبار آن مشکل ندارد چرا که حقیقت نیز در دل همان کلان اعتبار زبان معنا می‌یابد. به نوعی برای ظهور حقیقت (در بحث کلامی منظور می‌تواند قرآن باشد) و درک آن پیشاپیش نیازمند اعتبار جمعی زبان آنیم.

این نکته در کنه خود باعث می‌شود تا بحث منشأ زبان به سرعت از خود عبور کند و به سطح بحث از ماهیت زبان برسد. بحث منشأ زبان که در علم کلام رویداد به جدال طرفین و تکافو دلیلین می‌انجامد و دیگر دنبال نمی‌شود و بحث به سطح بررسی ماهوی زبان ارتقا می‌یابد. ماهیت زبان وضعی است و یا ذاتی؟ در اینجا به راحتی تغییر معانی الفاظ و همچنین تأثیر شارع در تغییر معانی الفاظ و حتی ایجاد الفاظ به سانی قاطع درک وضعی از زبان را مستولی می‌کند. زبان وضع است و برآمده از قرارداد جمعی پیشین. اگر در بحث از منشأ زبان حتی در دیدگاه وضعی بدان نیز بحث به سوی واضع زبان کشیده می‌شد و حتی فارابی به تقلید از اندیشه یونان اسامی یونانیان واضع زبان را ذکر می‌کرد چرا که واضعان عربی ناشناخته‌اند! ولی در اردوگاه نحو دیگر بحث منشأ زبان را رها کردند و به ماهیت وضعی زبان پرداختند. زبان نه برآمده از یک واضع که حاصل توافق جمعی پیشینیان و به تعبیر ایشان بدویان است. از این نیز فراتر رفتند و دیگر بحث ماهوی را به بحث منشأ فرو نکاستند

(هرچند بسیاری چنین می‌کنند) و ماهیت زبان را وضعی دانستند. زبان چون وضعی است تجدیدشونده و متغیر نیز هست.

ماهیت وضعی زبان وضع را چونان ویژگی زبان اعتبار می‌کند و نه تنها منشأ آن. از همین رو مسأله لفظ و معنا نیز دیگر نه به تعبیر و معقول که به دال و مدلول درک می‌گردد و دلالت بنیان نهاده می‌شود که خود بنیان معرفت است. قطعه منقول از فخر رازی در ابتدای مقدمه بر این بنیان استوار است که معرفت زبان به زبان‌شناسی و علم دلالت تقسیم می‌شود. علم دلالت در پی شناخت دال و مدلول و رابطه میان آنها است تا اساس فهم را بنیان نهد. از همین رو از کلام که متولی بحث منشأ زبان بود به علم اصول می‌رسیم تا در مقدمه خود همواره بحث ماهیت زبان را پیش کشد.

اکنون قصد ورود به جزئیات دقیق و ظریف مطلب را نداریم ولی اشاره گذرای فوق به ورود بحث زبان در نحو، فلسفه، کلام و اصول اهمیت موضوع را نشان می‌دهد. همچنین دیگر می‌توان ارزیابی نمود که بحث زبان پس از مناظره در طرف نحو با دقت و باریک‌بینی بسیار بیشتری پرداخته شد. چرا که فلسفه با جدایی لفظ و معنا در حقیقت بحث زبان را از خود بیرون راند و خود را تنها متولی بحث از معانی معقول، کلی و جهان شمول دانست که فراتر از سطح زبانند. دیگر می‌دانیم که چنین چیزی نیست و از همین رو هنگام ورود بحث معنا به ساحت فلسفه در دنیای اسلام است. در این صورت واضح است که بحث معنا می‌بایست مقدم بر بحث وجود در فلسفه طرح شود که

الزامات خاص خود را نیز به همراه دارد. ولی در گام نخست چنان که گفتیم اندیشه مستلزم روایت است. بنابراین ابتدا بایست به روایت قوام معرفت زبانی، تصادم آن با منطق و کنش و برهم کنش آنها پرداخت تا سپس بتوان بدان اندیشید. اثر حاضر در کنار دیگر آثار مربوطه می‌تواند در حکم گام نخستین روایت برای اندیشه باشد.

دست آخر می‌ماند تشکر از کسانی که هر یک دین عظیمی بر آمادگی و طبع اثر دارند. گل ناز صامت که زحمت ویراستاری اثر را کشید و آقای حمیدرضا ممدوح مدیر محترم نشر آس که زحمت طبع اثر بر عهده وی بود.

مقدمه مؤلف

رابطه بین منطق و نحو از جمله موضوعات دقیق و دشوار فلسفه زبان محسوب می‌شود. منطقیون و فلاسفه و نحویون از دیرباز بدان پرداخته‌اند. پیش از وضع منطق و قواعد آن توسط ارسطو، جدل فکری و زبانی مستمر در قرن پنجم و نیمه قرن چهارم پیش از میلاد در مدارس الثانیان و جماعت سوفسطایی موجب شد تا منطق جوانه زند. آثار سوفسطاییان به خصوص در مورد نحو حاوی بذر منطق بود. ایشان تصور (معنی) را با لفظ پیوند زدند تا جدل را وسیله‌ای برای امکان فهم نمایند. بدینسان سوفسطاییان با بررسی و کاوش در نحو به منطق رهنمون شدند. (۱)

گفته می‌شود ارسطو (۳۸۴-۳۲۲ ق.م) بسیاری از افکار منطقی خود را از رهگذر بررسی نحو یونانی به دست آورد. زیرا معتقد بود که گفتار از احوال فکر خبر می‌دهد و برای کشف از احوال فکر می‌بایست به قوالب نحوی رجوع نمود. نحو از دو جهت در الفاظ نظر می‌کند: یکی از جهت وجود مفردشان که آنها را به اسم و فعل و حرف تقسیم می‌کند و

یکی از جهت ارتباط آنها در جمله. به همین سان نیز فکر را به افکار مفرد یا همان تصورات و افکار مرتبط یا همان قضایا و تصدیقات تقسیم می‌کند. بنابراین تقسیم ارسطو از افکار به تصور و تصدیق در اصل مأخوذ از نحو است. (۲)

برخی نظر دارند که جدول مقولات ارسطویی نیز مأخوذ از نحو است. چرا که مقولات ارسطو بر پایه تقسیم سخن به اجزاء آن بنا شده است: جوهر مقابل اسم، کیفیت مقابل صفت، کمیت مقابل عدد، اضافه مقابل صیغه تفضیلی، این و متی مقابل ظرف مکان و زمان، فعل و انفعال و وضع مقابل افعال متعددی و مجهول و لازم، ملک نیز مقابل صیغه ماضی در یونانی (para Fait) است، زیرا بر حالتی دلالت می‌کند که شخص نتیجه انجام فعل خود را تملک می‌کند. (۳)

پیوند میان منطق و نحو نزد رواقیون فزونی گرفت. منطق نزد ایشان به خطابه متناظر با قول متصل و به دیالکتیک با موضوع قول منقسم میان سؤال کننده و جواب دهنده تقسیم می‌شد. خطابه را چندان مربوط به فلسفه نمی‌دانستند ولی دیالکتیک را فن خوب سخن گفتن می‌دانستند و از آنجا که فکر و سخن را در ارتباط دقیق با یکدیگر می‌دانستند، دیالکتیک برای ایشان دو بخش می‌شد: بخش نخست بررسی سخن بود و بخش دیگر بررسی آنچه سخن از آن تعبیر می‌کرد؛ یکی لفظ و دیگری فکر. (۴)

پیوند محکم منطق و نحو نزد اندیشمندان بعدی ادامه یافت. منطق ارسطو با منطق رواقیون توسط اندیشمندانی چون سیسرون (۱۰۶-۴۳ ق.م)، جالینوس (۱۲۹-۲۰۰ م)، سکتوس امپریکس (۲۱۰-۱۶۰) و دیگران تلفیق شد. درجه پیوند بین منطق و نحو در میان اندیشمندان

متاخر باستان به مدد علم جدید التأسيس حقوق رومی بیشتر نیز شد؛ چرا که واضعین علم حقوق به منطق و نحو برای مساعدت در اشتقاق الفاظ و ساخت اصطلاحات جدید برای تعبیر از حالات قانونی و اجتماعی احتیاج داشتند. (۵)

چون به عالم اسلامی منتقل می‌شویم سخت است که نحو عربی را در مراحل اولیه خود (به‌خصوص در قرن اول هجری) متأثر از منطق ارسطو بدانیم به‌خصوص آنکه آثار نحوین اولیه بیشتر از بین رفته است و تاریخ نیز لحاظ مادی مؤید پیوند مستقیم نحویون متقدم با منطق ارسطویی نیست. از همین رو حکم به وجود رابطه میان نحو عربی و منطق ارسطو در مراحل اولیه ناشی از شتاب و تعجیل در تعمیم است. (۶)

ما به دقت نمی‌دانیم که در چه زمانی آثار منطقی ارسطو برای نحویون عرب شناخته شد. ولی عرب از دو طریق به منطق ارسطویی راه یافت: اول از طریق نحویون سریانی و سپس هنگامی که منطق به عربی ترجمه شد. (۷)

با رجوع به روایات تاریخی پیدایش نحو عربی شاید شواهدی از تأثیر نحویون اولیه عرب از منطق ارسطویی به دست آید. روایات مذکور از اولین نحوی بصری "ابی الأسود الدؤلی" (و ۶۹ هـ) تأکید دارد که قصد اساسی او از وضع نحو ممانعت از فساد زبان عربی در کلام بی‌سوادان و موالی بوده است؛ به‌خصوص آنکه این موضوع را خطری برای نص قرآن می‌دانست. پژوهش بیشتر در مصادر علی‌رغم اختلاف

تفصیل از پیوند میان "ابی الأسود الدؤلی" و اسم خلیفه چهارم "علی بن ابی طالب" (و ۴۰ هـ) در مسأله وضع نحو خبر می‌دهد. (۸)

چه بسا مهم‌ترین دلیل بر ستایش تلاش ابی‌الاسود اجماع مصادر بر دغدغه او در مورد حفظ قرائت قرآن و جلوگیری از فساد زبانی باشد. فساد زبان در عصر او در خلط میان حالات اعراب نمایانگر بود. ابوالاسود در اینباره به دو مشکل اساسی پرداخت:

اول: نقطه و ایجاد حرکت برای کتابت که از کتابت سریانی وام گرفت. زبان سریانی در مدت طولانی حروف را بدون حرکات می‌نوشت و پس از ترجمه کتب مقدس به خصوص انجیل مشکل ضبط کلمات برای پرهیز از قرائت خطا در کنیسه‌ها رخ نمود. خطا در قرائت این کتاب فاحش بود و حتی منجر به بیان کفر می‌شد. از آنجا که زبان سریانی چاره‌ای جز حرکات نداشت و راهی برای تغییر حروف مستعمل و اضافه حروف جدید نداشت ناگزیر از اختراع علامت‌های کوچکی بود که حروف به واسطه آنها تغییر شکل نمی‌داد. پس ایشان به رسم نقطه و وضع علامات کوچک در زیر و زیر و وسط حروف بسنده کردند و حروف را همان‌گونه که بودند باقی گذاردند. (۹)

دوم: تعیین تمیز فاعل و مفعول و مضاف الیه یا رفع و نصب و جر در هر یک از حالات اعراب. کشف حالات اعراف را می‌توان به ابی‌الاسود الدؤلی منتسب نمود. ولی وضع اصطلاح برای آنها شاید به دست یکی از نحوین بعدی باشد که اصطلاحات مورد کاربرد عصر ایشان بر اصطلاحات الدؤلی غلبه یافت. (۱۰)

درخصوص نقش امام علی نقل است که او به ابوالأسود چنین فرمود:
 کلام سه قسم است: اسم و فعل و حرف. اسم از مسمی و فعل از حرکت
 مسمی خبر می‌دهد و حرف نه اسم است و نه فعل. سپس می‌افزاید:
 «بدان که چیزها سه‌تایند: ظاهر و مضمّر و آنچه که نه ظاهر است و نه
 مضمّر. فضل دانشمندان در دانستن این قسم سوم است». سپس بود
 «ابوالأسود باب عطف و صفت و باب تعجب و استفهام را وضع نمود؛ و
 چون به باب آن و خواهرانش رسید به لکن نپرداخت. آنها را چون به
 امام علی عرضه کرد امر به اضافه "لکن" نمود. پس هرگاه که بابی از
 ابواب نحو را وضع می‌نمود بدو عرضه می‌کرد.» (۱۱)

این روایت که مورخین بر ذکرش جمع آمده‌اند بر احتمال وقوف
 علی بن ابی طالب یا ابوالأسود بر تقسیم کلام به اسم و فعل و حرف در
 منطق ارسطویی متداول در میان اهل عراق دلالت دارد. جایی که علمای
 سریانی با منطق و نحو و علوم زبان در آن عصر آشنا بودند.

اما در مورد ترجمه منطق ارسطو که برای کار ما اهمیت بیشتری دارد
 گونه‌ای از تشویش را در مراحل اولیه می‌یابیم. روایات بیان می‌کنند که
 عبدالله بن مقفع (۱۰۶-۱۴۲ هـ) سه کتاب مقولات، درباره عبارت و
 تحلیلات اولی از منطق ارسطو را ترجمه نمود. (۱۲)

مستشرق آلمانی پل کراوس این روایت را مخدوش می‌داند و نه
 عبدالله بن مقفع بلکه فرزند او محمد را مترجم این کتب می‌داند. همچنین
 او اثبات می‌کند که این کتب ترجمه کتاب منطق ارسطو نیست بلکه
 تلخیصی از برخی شروح آن است. (۱۳) نزد مورخین ثابت شده است که
 ترجمه منطق ارسطو به دست حنین بن السحاق (و ۲۶۴) و شاگردان او به

انجام رسید که تمام ارغنون ارسطو را مستقیم از یونانی و یا به واسطه سریانی به عربی ترجمه نمودند. (۱۴)

روایات تاریخی فوق ثابت نمی‌کند که خلیل بن احمد الفراهیدی (و ۱۷۵ هـ) و گذشتگان و معاصران او از علمای نحو به بخش قابل اعتنائی از منطق ارسطویی دسترسی داشته‌اند. ولی این را نیز باید گفت که این نکته فرض دسترسی ایشان به برخی از وجوه منطق ارسطویی را نفی نمی‌کند. (۱۵)

عده‌ای نظر دارند که برخی آراء خلیل بن احمد نشان از تأثیر متکلمین بر وی دارد. وی از نخستین کسانی است که تحت تأثیر منطق و کلام قرار گرفت و با نبوغش به قیاس تصریح نمود و پرده از آن برداشت. (۱۶) چنان که شرح حال‌نگاران در وصف او گفته‌اند «در صحیح قیاس و استخراج مسائل نحو و تعلیل آن در نهایت بود». (۱۷) و در این راه یاری معاصر خود عبدالله بن مقفع را نیز به همراه داشت. همراهی که تکامل بین دو عقل را رقم زد چنان که الزبیدی می‌گوید: «و درباره شیخین بصره نقل کنند که ابن مقفع روزی با خلیل بن احمد گرد آمدند و تمام شب را به صحبت گذراندند. پس چون قصد جدایی نمودند از ابن مقفع درباره خلیل پرسیدند و گفت مردی را دیدم که عقل او بیش از علم او بود و چون از خلیل درباره ابن مقفع پرسیدند گفت: مردی را دیدم که علم او بیش از عقل او بود». (۱۸)

تصورش آسان است که عبدالله بن مقفع برخی قواعد منطقی را با خلیل بن احمد در میان گذارده باشد. شوقی ضیف می‌گوید: «واضح است

که خلیل از منطق که دوستش ترجمه نموده بود آگاهی داشت و به قیاس دست یافت». (۱۹)

زجاجی از قدما نقل می‌کند که «از خلیل در مورد وجه اعلال کلمات در نحو پرسیدند که از عرب اخذ نموده یا خودش از پیش خود جعل کرده است؟ پاسخ داد که عرب بر مبنای طبع و خصلت خویش سخن می‌گوید. پس مواقع کلام را می‌شناسد و در ذهن خود آنها را اعلال می‌نماید. چون نیز بدان دست نزنند در پیش خود می‌گفتم که علتی است که اعلال بر نمی‌دارد. بنابراین اگر علت باشد اعلال بر می‌دارد و اگر اعلال باشد به سبب علتی برای آن است. موضع من در اینباره همچون مرد حکیمی داخل بنای مستحکمی با نظم و شکوه است که حکمت بانی آن را خبر صادق یا براهین واضح و حجج محکم تصدیق می‌کند؛ پس چون چنین مردی در چنین بنایی باشد می‌تواند بگوید که ایشان اینجا را بدین سبب چنین و آنجا را بدان سبب چنان کرده‌اند. بر او رواست که بر خاطرش چنین احتمالی خطور کند و جایز است که بانی حکیم به همان سببی که انسان احتمال می‌دهد چنان کرده باشد. پس اگر بر خاطر کسی علتی غیر از علل اعلال که در نحو ذکر نمودم خطور نمود آن را عرضه کند». (۲۰)

همچنین آنچه اصمعی درباره تقسیم انواع علوم از خلیل نقل می‌کند می‌تواند مانند نقل زجاجی دلیلی بر تمایل عقلی او به تقسیم منطقی باشد. تمایلی که رویکرد علمی وی را در تصنیف خود نشان می‌دهد. «خلیل بن احمد گفت: علوم چهار گونه است: یک علم اصل دارد و فرع؛ علم دیگر اصل دارد و فرع ندارد؛ علمی دیگر فرع دارد و اصل ندارد و

آخری نه اصل دارد و نه فرع. مثل علمی که اصل و فرع دارد حساب است که بین هیچ‌یک از مخلوقین در آن خلاف نیست؛ مثل علمی که اصل دارد و فرع ندارد نجوم است که حقیقتی در تأثیرش بر عالم نیست و حقیقت آن در احکام و قضایا است؛ مثل علمی که فرع دارد و اصل ندارد طب است که اصل آن تا روز قیامت تکیه بر تجربه دارد و علمی که نه اصل دارد و نه فرع جدل است.» (۲۱)

بحث خلیل بن احمد در مورد علل و انواع علوم را کنار می‌نهم و به سیبویه (۱۸۰-۱۴۸) می‌پردازیم که اولین دایره‌المعارف زبان را در فروع مختلف برای ما تألیف نمود: الکتاب. او تمام تلاش خود را به کار گرفت تا اثری پیروراند که نه کسی در قبل مانند اوست و نه در بعد مانند او شد. او مرحله بلوغ و پیشرفته تفکر نحو عربی را نمایندگی می‌کند. او در قله شمول به جوانب علم نحو و احاطه به اجزاء آن است. به‌سانی که یکی از پژوهشگران جدید منزلت سیبویه را در نحو عربی به منزلت پانینی در نحو هندی قدیم (سانسکریت) و دوسوسور در نحو معاصر مانده کرده است. چرا که هر سه پیش‌آهنگ زمانه خود بودند؛ پانینی را در قیاس با امام شعر یونانی هومر نحو خوانده‌اند و آثار دوسوسور را چشمه‌ای دانستند که تمام کتب معاصر نحو سرچشمه از آن می‌گیرند. سیبویه هر دوی این اوصاف را جمع می‌کند؛ او پیش‌آهنگ راهی است که پیش از آن کسی بدین شمول و دقت نیموده بود و کتاب او هنوز در نحو مورد رجوع ظمائی و حیاری و هرکسی است که شیفته عربی است و نحو و صرف و اصوات آن او را مسحور می‌کند. (۲۲)

سیبویه در این کتاب گرانقدر بیشتر اصطلاحات احمد بن خلیل و مثال‌ها و اسنادهای او را برای ما نقل می‌کند و با هوش و قدرت و استنتاج خود بدانها می‌افزاید. او کوشید تا ابواب کتاب خود را روشن کند و نکات دشوار را آسان نماید و صنعت مصطلح نحو را در صورت نهایی خود رقم زند و این مهم به دست نمی‌آمد مگر آنکه به توصیف و تصویر آن با ذکر مثال‌های فراوان متوسل شود. (۲۳)

نکته قابل توجه آنکه سیبویه در بیشتر تعاریف اصطلاحات نحو به تعریف با مثال اکتفا می‌کند تا به ایضاح معرف نایل آید. کثرت مثال و شواهد به حدی است که نزد هیچ‌یک از نحویون نظیر ندارد. او در تعریف اسم چنین می‌گوید: «اسم انسان و اسب و دیوار است.» (۲۴) این شیوه تعریف در میان نحویون زمان خلیل و سیبویه رایج بوده است.

چنین می‌نماید که کتاب سیبویه به صورت کلی فاقد تعریف منطقی باشد. برای مثال او فاعل، حال، بدل و دیگر ابواب نحو را تعریف نمی‌کند و در اغلب موارد به ذکر اسم باب اکتفا می‌کند و مستقیم به بیان قواعد کاربرد آنها می‌پردازد. (۲۵)

نحویون بصره و کوفه پس از سیبویه بر آن شدند تا کتاب وی را از لحاظ محتوا و اسلوب بازنگری کنند. آنها به شرح دشواری‌ها و تلخیص شواهد آن پرداختند. با افزایش مدارس عناوین طولانی محدود به همان اصطلاحی شد که سیبویه بدان پرداخته بود و اندک‌اندک تثبیت شد. این تثبیت بر یکی از اصطلاحات کثیری که بر مسأله واحد اطلاق می‌شد نیز اعمال شد. ایشان به یک اصطلاح بسنده کردند و مابقی را رها کردند.